

در جستجوی حقیقت

جواهر لعل نهرو (با اندکی اصلاحات):

در زندان عادت غریبی پیدا کرده‌ام، یکی از آنها این است که عادت کرده‌ام صبح‌ها خیلی زود حتی زودتر از سپیده بیدار شوم. این عادت از تابستان گذشته برایم پیدا شد زیرا خوشم می‌آمد که دمیدن سپیده را تماشا کنم و بینم چگونه سپیدی صبح به تدریج ستاره‌ها را از میان می‌برد و خاموش می‌سازد.

آیا هرگز مهتاب پیش از سپیده صبح را دیده‌ای که چگونه نور آن آهسته آهسته به روشنایی روز مبدل می‌شود؟ من اغلب این کشاکش و مبارزه میان مهتاب و سپیده را تماشا کرده‌ام که همیشه در آن سپیده پیروز می‌گردد. در آن روشنایی نیم‌رنگ و شگفت‌انگیز صبحگاهی، وقتی می‌رسد که در مدت چند لحظه نمی‌توان تشخیص داد که آیا روشنایی و نور از آن مهتاب است یا مال روزی که فرا می‌رسد و بر می‌آید و بعد تقریباً به طور ناگهانی یقین می‌کنی که نور پیروز مال روز است و ماه که در این مبارزه شکست یافته است با رنگ پریده عقب می‌نشیند و خود را کنار می‌کشد.

دخترم شاید بعضی حیوانات از بعضی جهات از انسان بهتر و عالی‌تر باشند. ممکن است این حرف‌ها ابلهانه به نظر برسد و حتی کسانی که اطلاعات بیشتری ندارند به آن بخندند. تو در همین اواخر کتاب "مترلینگ" را درباره "زنبورهای عسل" و "موریانه‌ها" و "مورچه‌ها" خواندی و قاعدتاً باید از سازمان اجتماعی این حشرات حیرت کرده باشی.

ما به حشرات به دیده حقارت می‌نگریم و آن‌ها را ناچیزترین موجودات می‌شماریم ولی همین موجودات کوچک، فن تعاون و همکاری را با یکدیگر و فداکاری در راه منافع عمومی و مشترک را بهتر از انسان آموخته‌اند.

در یکی از کتاب‌های سانسکریت ما شعری هست که می‌توان آن را به صورت زیر ترجمه کرد. "باید فرد در راه خانواده، خانواده در راه مکتب، مکتب در راه کشور و سرانجام تمامی دنیا را در راه روح برتر فدا ساخت". عده کمی هستند که به درستی بدانند یا بگویند روح چیست؟ اما درسی که این شعر به ما

می‌آموزد همان درس تعاون و همکاری با دیگران و فداکاری در راه هدف‌های بزرگ‌تر و خیر و مصحت عالی‌تر می‌باشد.

دخترم واقعاً چیز عجیبی است با وجود اینکه دائماً ثروت بیشتری تولید شده است فقیران همچنان فقیر باقی مانده‌اند. در برخی کشورها وضع فقیران کمی بهتر شده و پیشرفت کرده است، اما در مقایسه با میزان ثروت تازه‌ای که در دنیا فراهم شده است این پیشرفت‌ها را می‌توان ناچیز شمرد. به آسانی می‌توان دید که قسمت عمده ثروت و دارایی‌ها کجا می‌رود. ثروت به دست کسانی می‌رود که معمولاً سازمان دهنده و کارفرما هستند می‌توانی ببینی که از هر محصولی که به دست می‌آید سهم عمده و اصلی را برای خودشان بر می‌دارند.

عجیب‌تر آنکه در اجتماع طبقه‌ای به وجود آمده که عقیده دارند خودشان نباید هیچ کاری انجام دهند و در عین حال باید از محصول کار دیگران سهم بیشتری را برداشت کنند این طبقه خود را خیلی محترم می‌شمارد.

آیا تعجب آور نیست که دهقانان مزرعه‌ها و کارگران کارخانه‌ها فقیر هستند در حالی که آنها خوراک و ثروت دنیا را فراهم می‌سازند؟

ما از به دست آوردن آزادی برای کشورمان صحبت می‌کنیم اما اگر آزادی نتواند به این وضع آشفته و نامعقول پایان دهد چه فایده‌ای خواهد داشت؟

همانطور که هر شاگرد مدرسه‌ای می‌داند مذاهب موجب اختلافات، تصادمات و منازعات بسیار شدید شده‌اند. اما بسیار جالب است که می‌بینیم مذاهب جهان چگونه آغاز شده‌اند و آنها را با یکدیگر مقایسه کنیم.

در مذاهب مختلف آنقدر چیزهای شبیه به هم فراوان هست و در تعلیمات آنها به قدری چیزهای مشابه وجود دارد که انسان به تعجب می‌افتد و از خود می‌پرسد که با وجود این همه شباهت‌ها و قدر مشترک‌ها چرا مردم انقدر ابله هستند که به خاطر جزئیات و چیزهای بی اهمیت با یکدیگر به نزاع می‌پردازند اما معمولاً تعلیمات اولیه مذاهب تغییر یافته و چیزهای دیگری به آن اضافه شده است که

شکل آنها را به کلی عوض کرده است به طوری که حتی شناختن صورت اصلی آنها هم دشوار است. به جای معلمان و راهنمایان اولیه، مردمان تنگ نظر متعصب و کوتاه فکر نشسته‌اند که نسبت به عقاید دیگران هیچگونه تحمل و بردباری ندارند.

چه بسیار مذاهب که آلت دست سیاست‌ها شده است.

سیاست رم قدیم این بود که خرافات را میان مردم رواج دهد تا از آن بهره مند گردد به عبارت دیگر مردم را مورد بهره‌کشی و استعمار قرار دهد زیرا وقتی که مردم نادان و خرافاتی هستند خیلی آسان‌تر می‌توان بر آنها مسلط شد.

اشراف رومی به فلسفه می‌پرداختند و خود را با آن سرگرم می‌ساختند اما چیزی را که برای خودشان خوب می‌دانستند برای توده‌های مردم خوب نمی‌شمردند، آنها اجازه نمی‌دادند و صلاح نمی‌دانستند که توده‌های مردم به مسائل فکری و فلسفی بپردازند.

سقراط فیلسوفی بود که همواره حقیقت را می‌جست. تنها چیزی که برای او ارزش داشت دانش و معرفت واقعی بود و درباره موضوعها و مسائل دشوار با دوستان و آشنایان به مباحثه و سؤال و جواب می‌پرداخت به طوری که حقیقت از میان این گفتگوها و مباحثات بیرون می‌آمد و آشکار می‌شد.

بدیهی است دولت‌ها همچنین اشخاصی را که در صدد کشف حقیقت هستند را دوست ندارند. آنها از جستجوی حقیقت خوششان نمی‌آید. دولت آتن سقراط را محکوم به مرگ کرد. آنها به سقراط گفتند اگر از روش خود دست بردارد او را رها خواهند ساخت. اما سقراط نپذیرفت و نوشیدن جام زهر را بر آنچه که می‌اندیشید وظیفه‌اش است ترجیح داد.

سقراط در هنگام مرگ خود به آتنی‌ها چنین گفت:

ای آتنی‌ها اگر پیشنهاد می‌کنید که در برابر صرف‌نظر کردن از جستجوی حقیقت مرا آزاد می‌سازید می‌گویم از شما متشکرم اما به جای آنکه به حرف شما گوش دهم از خدایی پیروی می‌کنم که معتقدم که مرا مأمور انجام چنین وظیفه‌ای کرده است. تا وقتی جان در سینه دارم از این فلسفه دست نخواهم

کشید. آیا شرم ندارید که دل خود را با ثروت و مقامات ظاهری مشغول داشته‌اید و نمی‌خواهید روح خود را بهتر سازید؟

من نمی‌دانم که مرگ چیست ممکن است چیز خوبی باشد و من از آن بیمی ندارم اما می‌دانم که گریختن از وظیفه‌ای که شخص عهده دار است چیز بدی است و من چیزی را که ممکن است خوب باشد بر آنچه که مسلماً می‌دانم بد است ترجیح می‌دهم.

دخترم معمولاً دیوارها مدافعین خطرناکی هستند البته ممکن است ما را از خطرات خارجی و از تجاوز عناصر ناخوانده محفوظ دارند اما در عین حال خود این دیوارها ما را به صورت یک زندانی اسیر در می‌آورند.

اغلب آنچه که به اصطلاح پاک‌ی، مصونیت و امنیت از تجاوز خارجی نامیده می‌شود به قیمت از دست دادن آزادی حفظ می‌گردد.

هولناک‌ترین دیوارها آنهایی هستند که در ذهن و فکر ما به وجود می‌آیند و سبب می‌شوند که حتی یک سنت خطرناک و بیهوده باستانی فقط به خاطر آنکه "قدیمی و باستانی" است حفظ شود و هر چیز تازه فقط به خاطر آنکه تازه و جدید است مردود گردد.

از این روست که بعضی‌ها مسیحیت را متهم می‌سازند و موجب به وجود آمدن دوران تاریک در اروپا می‌دانند.

من بارها از آسیا و اروپا صحبت کرده‌ام و می‌کنم اما این‌ها جز اسامی و اصطلاحات جغرافیایی چیزی بیش نیستند. مسائلی که در برابر ما مطرح است مسائل مربوط به آسیا و اروپا نیست بلکه مسائلی است که به کل جهان و جامعه بشری مربوط است. حل این مسائل به معنی آن است که فقر، احتیاج و تیره روزی از همه جا بر افتد.

ممکن است که برقراری چنین وضعی خیلی طول بکشد اما باید در هر حال همیشه این هدف را در نظر داشته باشیم و چیزی کمتر از آن نخواهیم فقط در چنین صورتی است که فرهنگ و تمدنی بر اساس

برابری خواهیم داشت و دیگر هیچ کشور و هیچ طبقه‌ای دیگران را مورد استثمار و بهره‌کشی قرار نخواهد داد.

یک چنین اجتماعی آفریننده و خلاق و مثبت خواهد بود و خود را با موقعیت‌ها و مقتضیات متغییر و مختلف منطبق خواهد ساخت و بنیان خویش را بر همکاری اعضای خود استوار خواهد کرد. عاقبت باید چنین اجتماعی در سراسر جهان بسط و گسترش یابد.

امید است با استفاده از تعلیمات بزرگان بهتر بتوانیم برای خدا در راستای سعادت، سلامت و رفاه انسانها خدمت نماییم.

دکتر حسن اکبری

متخصص آسیب شناسی، دانشیار پاتولوژی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

محقق و مدرس طب اسلامی ایرانی

www.drakbary.com